

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در تنبیه سوم مربوط به این مسأله هست که اگر جزئی یا شرطی غیر مقدور شد انجام آن و عاجز شد شخص از انجام آن‌ها، آیا در این موارد مقتضای ادله‌ی اجتهادیه و جایی که ادله‌ی اجتهادیه نیست مقتضای اصول عملیه یا قواعد خاصه چیست؟ خب در این‌جا هم همان صور اربعه‌ای که در نسیان جزء و شرط متصور بود این‌جا هم متصور هست. سه صورت از صور اربعه‌ی آن‌جا با مقتضای دلیل اجتهادی می‌توانستیم حکم مسأله را استنباط بکنیم. اگر هردو اطلاق داشتند هم دلیل مرکب و آن واجب و هم دلیل آن جزء یا شرط، خب این‌جا به مقتضای تقدیم دلیل جزء و شرط بر اطلاق او وظیفه روشن می‌شود به بیانی که گذشت و روشن است دیگر. هرجا باز دلیل واجب اطلاق داشته باشد دلیل جزء و شرط، همین جزء و شرطی که الان غیر مقدور است عاجز هستیم از آن، آن‌جا ناسی بودیم این‌جا عاجز هستیم، این هم باز روشن می‌شود چون آن اطلاق دارد و این فرض این است که اطلاق ندارد، باز هم وظیفه روشن می‌شود.

جایی که دلیل.... صورت سوم دلیل خود واجب و مرکب اطلاق نداشته باشد ولی دلیل جزء و شرط اطلاق داشته باشد باز مرجع در آن می‌شود و روشن است.

صورت چهارم که نه او اطلاق دارد نه دلیل جزء و شرط اطلاق دارد فلذا گنگ هست برای ما، نه آن اطلاق دارد و نه این اطلاق دارد. این‌جا قهراً دیگر از دلیل اجتهادی دست ما کوتاه است و محروم هستیم، باید از رهگذر اصل عملی یا اگر یک قاعده‌ی خاصه‌ای در مورد یک عبادتی که این‌جور شده در شرع وجود داشته باشد، از رهگذر آن وظیفه را روشن بکنیم که حالا در ما نحن فیه گفته می‌شود قاعده‌ی میسور وجود دارد. اگر قاعده‌ی میسور را کسی بحث بکند و قبول داشته باشد دیگر بحث از اصل عملی هم لزومی ندارد که مقتضای اصل عملی این‌جا چی می‌شود. صرفه جویی در استنباط و وقت می‌تواند بکند. خیلی از بزرگان که جواب استفتائات را می‌دهند بخواهند درس بگویند ممکن است چند ماه طول بکشد ولی یک شب چون دیگر مثلاً این‌ها را حذف می‌کنند دیگر، حالا لازم نیست وقتی یک دلیل معتبر پیدا کردند مقتضای آن چی می‌شود؟ مقتضای آن هرچی می‌خواهد بشود.

س: ولی وقتی نسبت به صلاة است البته آن فایده دارد نسبت به سایر مرکبات.

ج: بله، در خصوص حالا صلاة، اگر قاعده داشته باشد، حالا در صلاة قاعده‌ی میسور اگر درست باشد.

و مقتضای اصل عملی هم که مثلاً چی هست این‌جا؟ آیا برائت است؟ استصحاب است؟

چی هست؟ این محل کلام است. محقق خوئی قدس سره مسأله را صرف نظر از قاعده‌ی ویژه‌ی در باب صلاة که حالا این را مورد بحث قرار دادند و استصحاب، می‌گویند از ما ذکرنا در آنجا روشن می‌شود، دیگر اعاده نمی‌کنیم. آن فرازی که در ماسبق می‌شود گفت منطبق بر اینجا هست و از آنجا حکم اینجا روشن می‌شود این بخش بود که شخص نسیان می‌کند امری را که بعد از آن نسیان دیگر آن مرکب قابل تحقق نیست، مثل این که گفته شده است از زوال روز عرفه تا مثلاً غروب آفتاب فرض کنید باید در عرفات باشی و این فراموش کرد یک ساعت بعد از زوال یادش آمد، خب این دیگر قابل استحصال نیست، چون درحقیقت عاجز است دیگر، آن قابل تحقق نیست. خب در ما نحن فیه هم حالا فراموش نکرده اما یک شرایطی که نمی‌تواند یک ساعت اول یا یک ساعت آخر یا وسط را باشد اینجا، عاجز از این است. خب هرچی در آنجا گفتیم قهراً اینجا هم می‌شود گفت و این فارغ بین مقام و آنجا هم وجود دارد که در آنجا که ناسی هست این بحث پیش می‌آید که خطاب به ناسی، غافل، این ممکن است؟ ممکن نیست؟ که شیخ اعظم فرمود ممکن نیست و حالا بزرگانی هم تصویر کردند امکانش را. اما دیگر در عاجز که این مسأله نیست، عاجز توجه دارد به او می‌شود گفت ایها العاجز بقیه‌اش را انجام بده. آنجا نمی‌شود گفت ایها الغافل یا ایها الناسی به فلان جزء بقیه را انجام بده، چون بنفس این از غفلت در می‌آید از نسیان در می‌آید. اشکال شیخ این بود دیگر که این حکمی است که قابل فعلی شدن، قابلیت فعلی شدن را ندارد، چون تا بخواهد فعلی بشود باید بداند موضوع این است، همین که توجه کرد موضوع یا ایها الغافل است یا ایها الناسی هست تبدیل می‌شود، پس این هیچ وقت این موضوع پیدا نمی‌کند. اما عاجز که این جوری نیست، خب بگویند یا ایها العاجز خب خودش وجداناً می‌داند عاجز است تبدیل هم نمی‌شود، با گفتن او که چیز نمی‌شود که. مگر بله فرضی که مثلاً یک معجزه‌ای بکند که خطاب شارع باعث بشود که از عجز دریابد. خب آنجا ما چی گفتیم در آن صورت؟ در آن صورت گفتیم که حالا شک می‌کند که این وقوف از زوال تا آنجا تا مثلاً غروب آفتاب آیا مطلق است، یعنی فی جمیع الاحوال ولو نسیان هم بکنی این مطلوب شارع است؟ یا این که نه مطلق نیست؟ و این که تمام این حد را باید بکند مال حال ذکر است، مال حال تذکر، مال حالی است که توجه دارد؟ خب آنجا دوران امر بین اقل و اکثر می‌شود برائت جاری می‌شود. همین حرف در اینجا هم زده می‌شود که آیا این شرط، این جزء، این مطلق است جزئیت آن و شرطیت آن، حتی مال حال عجز؟ که اگر این جور باشد پس تکلیفی الان ندارد دیگر. یا این که این مال حال قدرت است، در حال عجز وظیفه ماسوای اینها هست. بنابراین نظیر آنجا می‌شود و خب می‌تواند برائت جاری بکند. این الان شک دارد که این آدم تکلیفی از شارع به او متوجه هست یا نه دیگر؟ فرض هم این است که اطلاقی نبود نه این طرف نه آن طرف اینها هردو مبهم بودند. این فرمایش محقق خوئی می‌شود که اینجا می‌فرماید از ما ذکرنا در آنجا روشن می‌شود که آن بخشی که اینجا را روشن می‌کند درحقیقت این فراز از کلام ایشان در آنجا هست.

س: نه المقام الأولى، یعنی در مقام المقام الثانی ...

ج: المقام الثانی که اصل عملی دیگر، گفتیم ادله‌ی اجتهادی نداریم دیگر. و الا آنجا که ادله‌ی اجتهادی داریم مثل هم است ...

س: آخر ایشان مطلق ظاهراً گفتند مثل آنجا هست درست است؟ ...

ج: نه یعنی، بله یعنی اگر ادله‌ی اجتهادی‌هایش مثل آنجا هست که خب اینجا هم با آنجا

فرقی نمی‌کند ...

س: نه نه آخر همین دیگر، خدمت‌تان عرض شد توی المقام الأولى هم که ادله‌ی اجتهادیه داریم فرمایش آقای اصفهانی را توی این‌جا چه جور جواب می‌دهیم؟ که تکلیف به ناسی نسبت به خود منسی، آقای اصفهانی می‌گفت وقتی می‌دانی تکلیف به غیر مقدور محال است پس اطلاق دلیل شرطی که حتی حالا نسیان را می‌گیرد منصرف می‌شود به این قرینه‌ی لیّیه، حرف آقای اصفهانی ...

ج: خب این حرف‌های ایشان آن‌جا آن‌جا زدند دیگر ...

س: ... خب این حرف را ایشان قبول نکرد گفت چی؟ گفت ما مرادمان این نیست که بگوییم ایها الناسی، جوابی که آقای خوئی می‌دهد درست است؟ ...

ج: بله دیگر آن حرف‌هایی که ...

س: خب آن حرف اما در این‌جا دیگر نمی‌توانیم ...

ج: نیاید، ببینید اصل مطلب نه بجمیع خصوصیات ...

س: همین را می‌خواستیم عرض بکنم تنبّه به این مطلب لازم است که ایشان مطلق را دارد می‌فرماید ... چه مقام اولی چه مقام ثانی ...

ج: بله یعنی نتیجه‌ای که آن‌جا، ادله‌ی اجتهادیه‌ای که آن‌جا داشتیم که ما هم قبول کردیم گفتیم حتی به ناسی قابل تصور است ...

س: نه نه ناسی به غیر منسی قابل تصور است اشکال شیخ را جواب دادیم. اشکال آقای اصفهانی را که می‌گفت ناسی به خود منسی، تکلیف ناسی نسبت به منسی می‌فرمود من جمله التکلیف بغیر المقدور و متعذر، این‌جا هم تکلیف متعذر است دقیقاً، یعنی مقام حرف آقای اصفهانی است ...

ج: تکلیف نمی‌کند جزئیت را.... تکلیف نمی‌کند ...

س: تکلیف است دیگر، اطلاق دلیل شرطیت ...

ج: نه می‌فهمیم جزئیت آن مطلق است، پس وقتی جزئیت آن ...

س: جزئیت آن مطلق است یعنی چی؟ یعنی چه ذاکر است نسبت به این جزئیت چه ناسی ...

ج: یعنی معنایش نه این معنایش، آن‌ها نمی‌خواهند بگویند که یعنی الان در حال ...

س: آقای خوئی چنین جوابی داد گفت نمی‌خواهیم ما بگوییم که در حال نسیان این‌طور است که ...

ج: آن منسی واجب است ولی معنایش این است، معنایش این‌که حتی در آن حال هم جزء است معنایش این است که یعنی حتی در آن حال مصلحت ملزمه قائم به این است فلذا چون نمی‌توانی بیاوری فراموش کردی اصلاً این عمل مصلحت ندارد فلذا امر ندارد ...

س: اما در مقام چی می‌خواهد

ج: فلذا امر ندارد حالا این‌جا هم همین‌جور می‌شود.

س: آقای خوئی یک سؤال از آقای خوئی می‌پرسیم، آقای خوئی نسبت به تکالیفی که می‌دانیم عاجز هستیم آیا خطاب ما فعلی می‌شود؟ قطعاً فعل است، قطعاً شما شرط قدرت می‌دانید برای فعلیت تکالیف، شرط تکلیف شرط قدرت است و این‌جا متعذر است پس قطعاً اطلاق دلیل شرط این‌جا مقدم نمی‌شود ...

ج: خیلی خب پس نتیجه چی می‌شود؟

س: در فرضی که اطلاق دلیل شرط داریم مقدم می‌شود چون منصرف است، نتیجه همان حرف آقای اصفهانی می‌شود...

ج: نه

س: که می‌فرمود انصراف دارد به این قرینه‌ی لیبه ...

ج: نه این مبنی بر این است که شما آن را امر تکلیفی بگیرید، اما اگر ارشادی گرفتید که آقای خوئی ارشادی گرفت اشکال ندارد، می‌گوید این جزء است، یعنی دخالت دارد. آن حرف‌ها مال جایی است که شما بگویید ارکع، اسجد، کذا کذا بگویید امر تکلیفی است. اما اگر گفتیم ارکع اسجد که ایشان این‌جوری معنا کردند، گفتند این‌ها ارشادی است. بله آقای صدر فرمود که ولو ارشادی هم باشد باز ایشان می‌گفت که باید قابلیت این را داشته باشد که آن را جواب دادیم که....

س: آن یک بحث دیگری بود، یک نزاع دیگر بود که آقای صدر داشت با ...

ج: نه دیگر پس بنابراین امر نمی‌خواهید بکنید که بگویید که باید مقدور باشد که، می‌خواهد اخبار کند، بگوید این دخالت دارد ...

س: دخالت دارد در مطلب چون نتوانستی استیفاء کنی باید بجا بیاوری...

ج: در آن صورتی که استیعاب نباشد ...

س: آره دیگر، چون امر که نکرد طلب بکند که آن ... پیش بیاید.

ج: خب این. محقق شهید صدر قدس سره ایشان تفصیل قائل شد به این‌که تارّه این عجز مستوعب است تارّه مستوعب نیست...

س: این عجز عرفی یا تکوینی؟ این را اول معلوم بکنید.

ج: حالا متعرض نشدند ...

س: چون دخیل است در ...

ج: بله، حالا عجز عقلی‌اش یعنی آن‌جا که واقعاً قدرت ندارد یا آن‌جایی هم که عرفی است که می‌دانیم این هم شرط است مثلاً، مثل ...

س: هردو پس می‌فرمایید هست ...

ج: نه

س: یعنی تعذر تعبیه؟

ج: بله، یعنی به حدی مشقت دارد و عقلاً امکان دارد، یک عسر و حرجی است که عرف می‌گوید من قادر نیستم، من نمی‌توانم. مثل همانی که در آیه‌ی شریفه هست «مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» (بقره/286)، «مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» آن‌جا معنایش این نیست که قدرت عقلیه ندارید و الا گفتن ندارد که از خدا بخواهید «وَلَا تَحْمِلُ عَلَيْنَا» نمی‌خواهد بگوید، آن همان است که یعنی سخت است خیلی «فِي غَايَةِ الْمَشْتَقَةِ» هست ولی می‌توانی، آن وقت دعا می‌کند می‌گوید خدایا بر ما حمل نکن.

می‌فرمایند که در صورتی که استیعاب نباشد و در پاره‌ای از وقت عاجز است در این‌جا جای برائت است، اما اگر استیعاب است در کل عاجز است در این صورت احتیاط باید بکند و جای برائت نیست. توضیح مطلب این هست که فرموده در جایی که استیعاب نیست خب این درحقیقت بازگشت مسأله به این است که این تکلیف مولا آیا جامع بین واجد و فاقد در حال عجز است و یا این‌که تکلیف این‌جا نه، بخصوص واجد است؟ کسی مثلاً در صلاة ظهر بین الحدين این می‌داند که این‌جا فرقی هم با ناسی این است که از قبل خودش می‌داند، می‌داند که مثلاً از دو بعدازظهر تا چهار بعدازظهر این رکوع را نمی‌تواند انجام بدهد، مثلاً توی یک سلولی است نمی‌تواند اصلاً خم بشود، رکوع عادی را نمی‌تواند انجام بدهد. ولی بعدش نه او را می‌آورند بیرون و می‌تواند انجام بدهد. خب این‌جا درحقیقت شک او، اطلاعات وقتی فرض کردیم اطلاعاتی در نه آن طرف نه این طرف نداریم این شک می‌کند که آیا من تکلیف الان چی هست؟ که بین الحدين از زوال تا مثلاً غروب وظیفه‌ی من یک نمازی است که یا رکوع داشته باشد در حال عادی و قدرت یا بدون رکوع عادی باشد در حال عجز؛ جامع بین این دوتا است که اگر الان هم من نماز بخوانم و رکوع عادی نکنم مصداق آن جامع است. بله، در حالی که قدرت دارم؛ رکوع نکنم بله، باطل است اما جامع است. آیا تکلیف من این است؟ آن تکلیف که خدا الان بر عهده من گذاشته رفته روی صلاتی که جامع است بین صلاة با رکوع عادی در حال قدرت و بدون رکوع عادی در حال عجز، این است؟ یا نه، در این صورت فقط تکلیف من این است که با رکوع عادی انجام بدهم نه جامع؟ پس بنابراین باید صبر بکنم از سلول که بیرونم آوردند و آزاد شدم در محیط آزاد که می‌توانم رکوع انجام بدهم آن وقت نماز را بخوانم. خب قهراً جامع که مسلم است. این قید خصوصیت مشکوک است برائت در آن جاری می‌شود. این مال صورتی که...

این‌جا یک عبارت است من عبارت این‌جا را بخوانم برای یک نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم «والتعذر تارة يكون في جزء من الوقت و اخرى يستوعبه. ففي الحالة الأولى (که فی جزء من الوقت باشد) يحصل للمكلف علم إقماً بوجوب الجامع بين الصلاة الناقصة حال العجز و الصلاة التامة»، جامع بین صلاة ناقصه و صلاة تامه «أو بوجوب الصلاة التامة عند ارتفاع العجز، لأنّ جزئية المتعذر إن كانت ساقطة في حال التعذر فالتكليف متعلق بالجامع، و إلا كان متعلقاً بالصلاة التامة عند ارتفاع التعذر، و تجري البراءة حينئذ عن وجوب الزائد وفقاً لحالات الدوران بين الأقل و الاكثر و يلاحظ: أنّ التردد هنا بين الأقل و الاكثر يحصل قبل الإتيان بالأقل، خلافاً لحال الناسي؛ لأنّ العاجز عن الجزء يلتفت إلى حاله حين العجز». او که به حال خودش توجه دارد؛ خب فلذا همان موقع که قبل از این‌که شروع به عمل

بکند اصلاً یا قبل از این که ولو وارد عمل هم شد بعد متوجه شد عجز خودش را قبل از آن که آن جزء را مثلاً بتواند انجام بدهد، متوجه شد، ولی در ناسی؛ او بعداً متوجه می‌شود. بعد العمل که آن را نیاورده، عمل که پایان یافت یا گذشت از او، تجاوز کرد متوجه می‌شود. البته این اثری در مسئله ما ندارد.

عبارت حلقه‌ها همین بود که الان خواندم. «و یلاحظ: أنَّ التردّد» نمی‌خواهد اشکال کند. می‌خواهد یک نکته‌ای را توجه بدهد که این‌جا با آن‌جا این تفاوت را دارد. الان که این چاپ شده، یک علیه توی کروش اضافه کردند. و یلاحظ [علیه].

س: می‌شود اشکال دیگه؟

ج: یعنی اشکال که، ایشان اشکال نمی‌خواهد بکند که، این که اشکال مطلب نیست. ایشان می‌خواهد یک نکته‌ای را توجه بدهد بگوید این‌جا یک فرقی با آن‌جا البته دارد. نه این که این‌جا یلاحظ علیه که باطل است بگویم برائت این‌جا جاری نمی‌شود چون این فرقی این‌جا هست. خب چه فرقی می‌کند؟ خب قبلش که متوجه بوده خب شک می‌کند که برائت جاری می‌کند. این اشتباه شده این‌جا، خیال شده یلاحظ... چون معمولاً یلاحظ‌ها را که می‌خواهند جاهای دیگر اشکال کنند گفته که این علیه افتاده، البته امانت هم ملاحظه کردند [علیه] اش را توی کروش گذاشته، ولی نه اشتباه است. این علیه نمی‌خواهد این‌جا، ایشان این‌جا، چون نمی‌خواهد اشکال کند، می‌خواهد نکته‌ای را توجه بدهد به این که آن آن‌جا آن‌جور بود این‌جا این‌جوری است. خب این مال صورتی است که جزء من الوقت باشد.

و فی الحالة الثانية که تمام الوقت باشد که آن‌جا گفتیم باید احتیاط بکند. البته حالا این احتیاط هم در جایی است که آن واجبی که حالا ما شک در خصوصیتش داریم که این عجز چه جوری است، این جزء که از آن عاجز هستیم یا شرطی که از آن عاجز هستیم فرض باشد از واجباتی باشد که قضا دارد. اگر از واجباتی باشد که قضا دارد در این صورت ما یک علم اجمالی....

س: ...

ج: یعنی می‌گوید اگر توی وقت فوت شد و انجام ندادید.

س: یعنی دلیل بر قضایش هم داریم

ج: داریم. دلیل بر قضا داریم. از واجباتی است که قضا دارد. شرعاً ثابت است که قضا دارد. این‌جا علم اجمالی پیدا می‌کنیم که اگر این جزء متعذر یا این شرط متعذر اگر الان ساقط باشد من چی دارم؟ الان در وقت؛ وظیفه‌ام این است که همین ناقص را آن جزء را ندارد یا شرط را ندارد انجام بدهم. و اگر او ساقط نباشد خب پس بعداً باید قضا کنم.

س: فعلاً وظیفه‌ای ندارم.

ج: حالا وظیفه ندارم ولی بعداً باید قضا کنم. مثل کسی که مثلاً ماه رمضان سفر می‌رود؛ آن وقت نمی‌تواند روزه بگیرد، در سفر نمی‌تواند، شرط روزه حضر است مثلاً، نمی‌تواند ولی شارع گفته نگرفتی باید قضا کنی. حالا این‌جا نمی‌داند، علم اجمالی پیدا می‌کند در این موارد علم اجمالی پیدا می‌کند که یا الان تکلیف من ایتان ناقص است اگر جزء متعذر

یا شرط متعذر ساقط باشد و یا وظیفه‌ام این است که قضا کنم و الان وظیفه‌ای ندارم. و این علم اجمالی منجز است. علم اجمالی در این تدریجی‌ها که یا حالا یا بعد منجز است بنابر آن‌چه که در مباحث علم اجمالی گذشت. پس بنابراین ما باید تفصیل بدهیم. این‌جا دیگه برائت نمی‌شود جاری کرد، این‌جا علم اجمالی دارد و این علم اجمالی منجز است.

س: این علم اجمالی مصوب از شک در نفس تکلیف است دیگه که نمی‌دانیم نفس تکلیف مطلق است یا مشروط به حالت قدرت است؟

ج: ببینید؛ اصل یک تکلیفی روشن است. می‌دانیم که... ولی ابهام داریم...

س: آهان! می‌دانیم که ابهام، ابهام داریم یعنی چی؟

ج: ادله اجتهادیه اطلاق ندارد، این هم اطلاق ندارد ولی...

س: یعنی چه؟ یعنی شک داریم که تک شرط قدرتِ أخذ شده تا اکثر واجب باشد یا شرط قدرتِ أخذ نشده تا اقل واجب باشد؟

ج: بله

س: پس شک سبب مسیبه است دیگه

ج: نه، نه، نه، حالا صبر کنید.

س: آقا! شما می‌فرمایید چی؟ می‌فرمایید که من می‌دانم اگر واجب ما

ج: یک لنگه‌ای دارد این‌جا، لنگه‌اش آن قضا است که یا این است یا آن لنگه بر من واجب است که قضا باشد

س: لنگه داشته باشد نداشته باشد...

ج: چرا دیگه، علم اجمالی درست می‌شود دیگه، إما

س: در هر حال قضا فرع بر فوت است. درست است؟ فوت هم فرع بر چیه؟ فرع بر این است که تکلیف داریم یا نداریم.

ج: نه

س: اگر این‌جا بگوییم که تکلیف

ج: نه، همین که این را نیاوردی، این را نیاوردی

س: ... تصویری که به گردن‌شان است چیه آقا؟

ج: مثل همین دیگه، مثل این که

س: شما شک‌تان در این که نمی‌دانید واجب هست

ج: شما در ماه که مثال زدم در ماه رمضان وقتی که مسافر هستی امر چی نداری، آن‌جا

امر به روزه نداری فقط امر به قضا داری. حالا این جا، این جور جاهایی که واجب این جوری است. فلذا می فرماید: «و فی الحالة الثانية يحصل للمكلف علم إجمالي إمّا بوجوب الناقص فی الوقت أو بوجوب القضاء إذا كان للواجب قضاء» چرا چنین علم اجمالی برایش پیدا می شود؟ «لأنّ جزئیة المتعدّر إن كانت ساقطة فی حال التعدّر» خب وظیفه اش...

س: همین ناقص است.

ج: همین ناقصه است که الان انجام می دهد. «إن كانت ساقطة فی حال التعدّر فالتکلیف متعلق بالناقص فی الوقت»،

س: این یعنی چه؟ یعنی دلیل وجوب مرکب و وجوب ... مطلق است. هم تعدّر را می گیرد هم غیر متعدّر را می گیرد. درست است؟

ج: نه، نه.

س: این حالت فرع بر این که می گوید ساقطه فی حال التعدّر، بقیه واجب است یعنی چه؟ یعنی دلیل وجوب ما مطلق است. هم حالت تعدّر بعض را می گیرد هم حالت تمکن بعض را می گیرد.

ج: نه، یعنی کسی که شارع کسی که در تمام وقت متعذر است برایش و قدرت ندارد یک جزئی را بیاورد امرش به چیه؟

س: امرش به صلاتی است که چه با رکوع متعذریه (ببخشید) چه بدون رکوع متعذریه

س: امرش به سایر اجزاء است

ج: امرش به سایر اجزاء است، به ناقص است.

س: ... به اجزاء من دارم عرض می کنم.

ج: شما می گوید آخه چه به آن؟

س: امر به صلاتی که چه حالت رکوع بتوانی انجام بدهی و انجام بدهی؛ چه (مطلق است یعنی این) چه آن وقت امر به صلاتی که وقتی نمی توانی رکوع را انجام بدهی بقیه غیر رکوع که صلاة باشد واجب است. این یعنی اطلاق، اطلاق که بود پس ساقط می شود آن بعض، بقیه واجب است. این مقتضای اطلاق است دلیل واجب...

ج: حالا یا من؟ یا علم پیدا می کنم یا این جور است....

س: یا طرف دیگرش است

ج: یا این جور است که من باید فقط الان انجام بدهم. یا نه، این جور نیست و قضا باید انجام بدهم

س: که یعنی چه قضا باید انجام بدهم؟

ج: قضا یعنی در خارج وقت...

س: یعنی چی؟ آهان! یعنی این که رکوع در هر حالتی من از تو می‌خواهم که می‌شود وجوب اکثر که اگر پس انجام ندادی حالا مقتضای دلیل این که إقض ما فات، کما فات یا هر چیز دیگر که هست باید قضا انجام بدهی. اما بحث اصولی ما نحن فیه این است که وقتی استیعاب هم داشته باشد شکی که می‌کنیم در وجوب مابقی در این است که نمی‌دانیم دلیل واجب‌مان مطلق است یا اکثر است؟ مقید به این است که باید در هر حالت انجام بدهی، درحقیقت این است. این که ما إقض ما فات داریم یا نداریم ربطی اصلاً به بحث اصولی ما ندارد. اتفاقاً استیعاب هم باشد مقتضایش همین است. چون شک شما مسبب از اطلاق و اقل و اکثر اصل واجب است

ج: نه، این تفصیل را باید توجه به آن داشته باشد فقیه و مستنبط،

س: این که دلیل قضا داریم که آقا! یک فاکتور ثانویه است

ج: باید توجه داشته باشد که اگر در موارد استیعاب

س: استیعاب هم همین است. هیچ فرقی نمی‌کند

ج: نه

س: که ما نمی‌دانیم آقا! شرط ما در هر حالت شرط است این رکوع؟ یعنی اکثر واجب است؟ من رکوع را در حالت می‌خواهم یا نه اقل واجب است؟ مابقی واجب است

ج: خب اگر شارع در هر حالت نخواهد پس وظیفه من چیه؟ اگر در هر حالت می‌خواهد من الان وظیفه‌ای ندارم اما اگر نه، این نباشد پس من الان یک وظیفه‌ای دارم. پس بنابراین بنده یقین دارم یا الان دارم صلّ بلا آن جزء یا نه، إقض هذه الصلاة، الان نمی‌خواهد بخوانی

س: می‌شود علم اجمالی دیگه

ج: مثل چی؟

س: ما اصل سببی داریم که این شک را برمی‌دارد به این معنا که اقتضای اطلاق دلیل واجب... یعنی وقتی شما شک، وقتی که شک دارید که عند التّعذر رکوع جزئی است که حتی در حالت تعذر صلاة بدون آن قبول نیست درواقع شک داری در وجوب آن صلاة واجب شما اصل مرکب که نمی‌دانید آن وجوب شما بنحو اطلاق است؟ یعنی اقل است؟

ج: ولی احتمال می‌دهم

س: اجازه بدهید. حالا این را وقتی که با اصل سبب بودنش جاری کردیم

ج: چه اصل سببی ما داریم؟

س: همین، همین که اصل بر اطلاق است، توسعه است، نسبت برائت نسبت به مازاد اجراء اجراء می‌کنیم. وقتی برائت نشده مازاد اجراء کردیم پس دیگر می‌دانم این صلاتی که اسمش... و در کل وقت است بدون رکوع درست است و انجامش می‌دهم. این است.

دیگر دورانی اصلاً به وجود نمی‌آید بین یک قضایی و یک ادایی؛ اصلاً دوران به وجود نمی‌آید. چون من نسبت به اصل ... تنقیح کردم به واسطه اجرای اصل

ج: آقای عزیز!

س: اجرای اصل در ناحیه اصل واجب منقح می‌کند موضوع را و از شک در می‌آورد. این معنای اصل سبب مسببی

ج: ببینید؛ یا این جزء ساقط است یا نیست. این که دوران امر بین سلب و ایجاب است دیگره

س: این مسببی است. من نمی‌گویم این شک نیست

ج: صبر کنید

س: می‌گویم این شک مسببی از یک شک دیگری ناشی می‌شود که اگر آن‌جا اجرای اصل کنیم تنقیح می‌شود، شک از بین می‌رود

س: ...

س: چه وقتی که سه بار گفتم

س: نه بابا! از صور اجتهادی آمدم بیرون، اصل عملی ما داریم می‌گوییم

س: صور اجتهادی چیه؟ من دارم با اصل عملی دارم درستش می‌کنم. چه کسی دلیل اجتهاد؟ شما دلیل اجتهادی می‌آوری می‌گویی إقضاء مافات اقتضاء شد اتفاقاً

ج: ما می‌گوییم که من یقین، ببینید؛ یا این ساقط است یا ساقط نیست. اگر ساقط است (اصلی هم نداریم بگوییم ساقط است یا ساقط نیست)، اگر ساقط است پس بنابراین الان تکلیف فعلی من در وقت انجام است. همان ناقص

س: اگر ساقط نیست

ج: اگر ساقط نیست پس وظیفه من قضاء است.

س: این جوری چه اصلی قبلش داریم؟

ج: این فرمایش آقای صدر است که شاید ایشان چون در حلقات این را آورده؛ یعنی نظر شریف نهایی‌اش این باشد. ولی در بحوث شرح عروه جلد یک گمان می‌کنم صفحه 60 و این‌ها، آن‌جا فرموده است که این علم اجمالی منجز نیست. علم اجمالی هست ولی منجز نیست. چرا؟ براساس مبنای کسانی که می‌گویند علم اجمالی در صورتی منجز است که اصول جاری در اطرافش تعارض کند تساقط کند. و کی تعارض و تساقط می‌کند؟ وقتی که به مخالفت عملیه منجر بشود. ترخیص در مخالفت عملیه باشد. اگر ترخیص در مخالفت عملیه از آن لازم نیاید جاری می‌شود. و در مانحن فیه به مخالفت عملیه لاینجر، چه‌طور؟ خب الان شک دارد دیگره، برائت جاری می‌کند از داخل وقت، از الان شک دارد این است یا آن است؟ این رُفع ما لا یعلمون، آن هم رُفع ما لا یعلمون، هر دو جاری می‌کند. خب وقتی جاری کرد در وقت انجام نداد. آن دلیلی که گفته؛ هر کسی در وقت

انجام نداد این نماز را باید قضا کند پس علم تفصیلی پیدا می‌کند که باید قضا کند دیگه، بنابراین قضا باید برود بکند. پس این لاینجر به ترخیص در مخالفت عملیه

س: ذات این دوتا را یعنی ...

ج: این جا ترخیص شارع لازم نمی‌آید. چرا؟ برای این که می‌داند. به برائت این که أخذ کرد آن زنده می‌شود. پس بنابراین اشکالی ندارد و منجز نیست. این علم اجمالی منجز نیست.

س: ... مخالفت احتمالی می‌ماند که شاید آن اداء را باید انجام می‌داده و نداده است. مخالفت قطعی نیست

ج: بله، مخالفت قطعی نیست و اشکالی ندارد.

در بحوث فی شرح العروه؛ آن جا این جوری فرموده، ولی در حلقهات که خب کتاب درسی است اگرچه ایشان فرموده این نظریات نهایی من نیست ولی اگر آن درست باشد بعید است که یعنی آن... احتمالاً شاید عدول کرده باشند از آن فرمایششان در آن جا. حالا باید ببینیم، یک مقداری تأمل کنیم ببینیم وجه عدول چه می‌تواند باشد اگر فرموده باشد که حالا این را می‌گذاریم برای جلسه بعد چون من فرصت اِمعان نظر در این پیدا نکردم، ببینیم که وجه عدولی می‌توانیم پیدا کنیم که چرا ایشان عدول کرده؟ ان شاءالله برای جلسه بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.